به نام خداوند جان و خرد

چرا جمیع اقدامات دکتر محمّد مصدّق در دوران تصدّی مقام نخست وزیری، مشروع، قانونی و همراستا با روح جنبش مشروطه خواهی ایران بود؟

سعید کافی انارکی– ساربان

www.Saeidka.ir

این مقاله در شمارهٔ ۱۲ ماهنامهٔ عصر روشن (مهرماه ۱۴۰۴) به زینت طبع آراسته گردید.



عصر روشن

ماهنامه عصر روشن | سال سوم | شماره ۳۶ | مهر ۱۴۰۴ | قیمت ۱۵۰،۰۰۰ تومان

ماهنامه فرهنگی هنری عصر روشن ۵۸

سند منگوله‌دار

سعید کافی انارکی- ساربان

ملّی‌گرایی و قانون

دکتر مصدّق هم‌راستا با روح جنبش مشروطه خواهی ایران بود

۷۳ سال از کودتای تابستان ۱۳۳۲ می‌گذرد و امروز تنها کسانی که در آن اوان در دوران کودکی بوده‌اند، تنها خاطراتی گسسته و مبهم از این واقعه را به یاد می‌آورند. طی دهه‌های گذشته دربارهٔ دوران نخست‌وزیری دکتر محمّد مصدّق، اقدامات، تصمیمات و رویکردهای سیاسی وی، ده‌ها بلکه صدها کتاب و مقاله و مصاحبه در نشریه‌های مختلف له یا علیه او نشر یافته است. نگارندهٔ این سطور در این مقام عزم آن ندارد تا با ارائهٔ مباحثات مطوّل و نگارای، سخن از حقانیّت یا عدم حقانیّت مصدّق بگوید؛ بلکه در این نوشتار موجز تلاش می‌کند تا با تبیین یک فرمول حقوقی با بهره‌گیری از اصول و مبانی علمی حقوق عمومی و حقوق بشر (حقوق سیاسی)، به مهم‌ترین انتقادات تکرارشونده‌ای که هنوز از جانب

ایران، همانند تمامی جنبش‌های مشابه در شرق و غرب عالم، روح آزادی‌خواهی و تمایل ملّی ایرانیان به مشروط کردن پادشاه به عدم دخالت مستقر و مستبدانهٔ او در امور حاکمیتی بود. فاطبهٔ مفاد قانون اساسی ایران ترجمه‌ای از قانون اساسی مشروطهٔ کشور بلژیک و چند کشور دیگر اروپایی است و در تمام این کشورها، شاهان به جای حاکمیّت مطلقهٔ بر سرنوشت مردم، تنها نماد تاریخی سلطنت و منعزل از دخالت در امور سیاسی و حاکمیتی بوده یا هستند. به همین سبب، محمّدعلی شاه قاجار قانون اساسی مشروطه را با همکاری قوای خارجی نقض و مجلس را به توپ بست و استبداد صغیر را به راه انداخت. سایع ملّی روس‌ها و در کنار ایشان بریتانیای کبیر همواره در عقب نگاه داشتن ملت ایران از توسعه سیاسی و

آدمیان در بهره‌گیری از مواهب زندگی اجتماعی، به عصیان شهروندان در برابر حاکمان مستبد و شاهان خودکامه‌ای منجر شد که در نگرش‌های فرهنگی قدیم، خود را شبان و مردمان را رعیّت و گوسپند می‌پنداشتند.

نباید به نزدیک دانا پسند
شبان خفته و گرگ در گوسپند
ز مستکبران دلاور بترس
ازان کو نترسد ز داور، بترس
مکن تا توانی دل خلق ریش
وگر می‌کُنی می کُنی بیخ خویش

سعدی علیه‌الرّحمه

به هر تقدیر، با افزایش سطح آگاهی‌های عمومی، سواد خواندن و نوشتن، پیدایش مطبوعات و

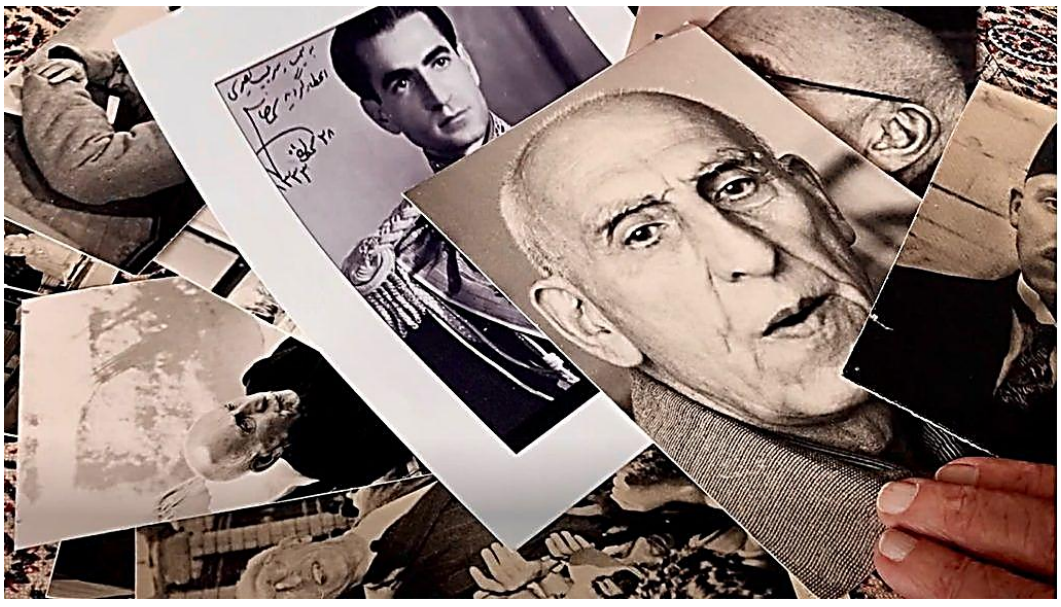

هفتاد و دو سال از کودتای ۲۸ امرداد ۱۳۳۲ می‌گذرد و معلوم نیست چرا در درون‌مرز و برون‌مرز هنوز کسانی با تمام توش و توان در نفی نهضت ملّی دکتر محمّد مصدّق می کوشند و بی‌رحمانه بر رهبر نهضت ملّی ایران و رهپویان جدید و قدیم او می تازند. افراد مزبور در مقالات و اخباری ضد و نقیض، تنها با هدف تطهیر شاه استبدادگر، در کمال بی‌انصافی، کوتاه شدن دست ایادی استعمار غرب از منابع نفتی کشور و توفیق جهانگیر ملّی شدن صنعت نفت و ظفر ایران در دادگاه بین المللی لاهه را در اندیشه هایی خشک و ایستا «دیپلماسی شکست» می‌نامند.

بر اصحاب فضل و اولوالاباب عصر پوشیده و مستور نخواهد ماند، که اصالت سیاسی و قوّهٔ ناب دموکراتیک نهفته در تاریخ نهضت ملّی مصدّق، همواره موجب بروز دشمنی و عداوت داخلی و خارجی با این رهیافت ملّی بوده است و ما در ادامهٔ این نوشتار «کیفیّات اصالت مردم‌سالار» آنرا اثبات خواهیم کرد .

با گذشت بیش از هفت دهه از کودتای انگلیسی-آمریکایی ۲۸ امرداد -که شاه و طرفدارانش آن را رستاخیز ملّی ۲۸ مرداد می‌خواندند- امروز تنها کسانی که در آن اوان دوران کودکی خود را سپری می‌کردند، خاطراتی گسسته و مبهم از این واقعه را به یاد می‌آورند. به وجهی مستمر در طی دهه‌های گذشته در خصوص دوران نخست‌وزیری دکتر محمّد مصدّق، اقدامات، تصمیمات و رویکردهای سیاسی وی، ده‌ها بلکه صدها کتاب و مقاله و مصاحبه در نشریّات مختلف له یا علیه او نشر یافته است. در آغاز لازم به ذکر است که نگارندهٔ این سطور در این مقام، عزم آن ندارد تا با ارائهٔ مباحثات مطوّل و تکراری، سخن از حقانیّت یا عدم حقانیّت مصدّق بگوید؛ بلکه در این نوشتار موجز تلاش می‌کند تا با تبیین یک فرمول حقوقی با بهره‌گیری از اصول و مبانی علمی حقوق عمومی (حقوق سیاسی) و حقوق بشر به مهم‌ترین انتقادات تکرارشونده‌ای که هنوز از جانب برخی تحلیلگران به مرحوم دکتر محمّد مصدّق بیان می‌شود، پاسخگو باشد.

در مقدّمه باید گفت که هدف از انقلاب مشروطه در ایران، همانند سایر ممالک مترقّی که الگوی ایرانیان در قیام بر علیه استبداد شاهان بودند، همانا مردم‌سالاری و گذار از یک رژیم مونوکراتیک تیرانی (Tyrrany) به یک نظام پارلمانی مشروطه بود که در آن شاه صرفاً با حفظ جایگاه تاریخی سلطنت، بدون حقّ دخالت در امور حاکمیّت، به‌عنوان یک مظهر در سنن باستانی اجتماعی، به جای حکومت، صرفاً سلطنت نمادین و غیرسیاسی نماید و یک نخست‌وزیر برآمده از پارلمان غیروابسته به دربار که نمایندگان آن طی یک فرایند دموکراتیک از طریق انتخابات آزاد به منصب قانون‌گذاری رسیده‌اند، ادارهٔ امور کشور را عهده‌دار گردند. در واقع نهضت جهانی مشروطه‌خواهی برآمده از عصر روشنگری در اروپا است که از قرون هفده میلادی به بعد با افزایش آگاهی‌های سیاسی مردم و وقوف ایشان به حق برابری در کرامت ذات انسانی و جایگاه و مقام یکسان آدمیان در بهره‌گیری از مواهب زندگی اجتماعی، منجر به عصیان شهروندان در برابر حاکمان مستبد و شاهان خودکامه‌ای شد که در نگرش‌های فرهنگی قدیم، خود را شبان و مردمان را رعیّت و گوسپند می‌پنداشتند.

نظم:

نیابد به نزدیک دانا پسند

شبان خفته و گرگ در گوسپند

ز مستکبران دلاور بترس

ازآنکو نترسد ز داور بترس

مکن تا توانی دل خلق ریش

وگر می‌کُنی می‌کَنی بیخ خویش

سعدی

به هر تقدیر، با افزایش سطح آگاهی‌های عمومی، سواد خواندن و نوشتن، پیدایش مطبوعات و رسانه‌ها، رفته‌رفته مردم به حقوق انسانی و کرامت ذاتی خویش آگاه شدند و با اطلاع از مبانی حقوق سیاسی و مردم‌سالاری، خواهان مشارکت در امور سیاسی و اجتماعی و حق تعیین سرنوشت خود به دست خویش گردیدند. جنبش مشروطه در ایران با جان‌فشانی مردم در بستر لاله‌های سرخ برخاسته از خون جوانان وطن در سال ۱۲۸۵ با امضای فرمان مشروطیّت توسط مظفرالدین شاه به پیروزی رسید. داستان‌های غم‌انگیز دسیسه‌های قدرت‌های خارجی و عوامل وطن‌فروش ایرانی ایشان را همه در کتاب‌های تاریخ خوانده‌ایم و از زبان بزرگان و درگذشتگانِ آگاه به مسائل سیاسی قدیم شنیده‌ایم[۱]. داستان استبداد صغیر محمّدعلی شاه، به توپ بسته شدن مجلس توسّط قوای روس و جهد و کوشش و جان‌افشانی مشروطه‌خواهان آذربایجان و ستّارخان و باقرخان و فیزیک اجتماعی و سیاسی آن روزگار بر کسی پوشیده نیست و ما به جهت اجتناب از اطناب سخن، به شرح آنها در اینجا نمی‌پردازیم[۲]. امّا کسی نمی‌تواند انکار کند که روح جنبش مشروطه‌خواهی ایران، همانند تمامی جنبش‌های مشابه در شرق و غرب عالم، روح آزادی‌خواهی و تمایل ملّی ایرانیان به مشروط کردن پادشاه به عدم دخالت منفرد و مستبدانهٔ او در امور حاکمیّتی بود. قاطبهٔ مفاد قانون اساسی ایران ترجمه‌ای از قانون اساسی مشروطهٔ کشور بلژیک و چند کشور دیگر اروپایی است و در تمام این کشورها، شاهان به جای حاکمیّت مطلقهٔ بر سرنوشت مردم، تنها نماد تاریخی سلطنت و منعزل از دخالت در امور سیاسی و حاکمیّتی بوده یا هستند. به همین سبب، محمّدعلی شاه قاجار قانون اساسی مشروطه را با همکاری قوای خارجی نقض و مجلس را به توپ بست و استبداد صغیر را به راه انداخت. منافع ملّی روس‌ها و در کنار ایشان بریتانیای کبیر همواره در عقب نگاه داشتن ملّت ایران از توسعهٔ سیاسی و اجتماعی بوده است و این دول در کنار سایر قدرت‌ها از اوان جنبش مشروطهٔ ایران همواره برای استثمار و استعمار پیدا و پنهان خویش، خواهان و پشتیبان استبداد در جهان سوّم و از جمله ایران ما بوده‌اند. ما باز به وقایع بعد از درهم شکستن استبداد صغیر توسط مشروطه‌خواهان آذربایجان و سایر ولایات، کیفیّت به قدرت رسیدن رضاشاه پهلوی، فرار او به جزیرهٔ موریس و شرایط روی کارآمدن فرزندش محمّدرضا و ارادهٔ غرب در نقض سیستماتیک قانون اساسی مشروطه که موضوعاتی مستقل بر این مقالت هستند در اینجا نمی‌پردازیم و اسناد نقش سفارت انگلستان و سازمان‌های جاسوسی آمریکا و بریتانیا و مدیران شرکت نفت انگلیس و ایران و

عداوت ذاتی و عملی ایشـــان با جنبش ملّی ایران در ادوار مختلف از جمله دوران نخســـت‌وزیری دکتر مصدّق را به سایر منابع و مقالات بی‌شمار موجود ارجاع می‌دهیم[۳].

امّا منتقدان، مصدّق را به خودکامگی، لجبازی‌های سیاسی، نقض قانون اساسی مشروطه، استبداد رأی و بی‌اعتنـایی بـه قوانین جـاری وقـت و ارادهٔ عمومی مردم در قوّهٔ مقنّنـه متّهم می‌کننـد و او را قربـانی جاه‌طلبی‌های خودش می‌دانند[۴]. این انتقادات عمدتاً ناشـــی از چند تصـــمیم بزرگ و تاریخی دکتر محمّد مصـــدّق اســـت که در دوران نخســـت‌وزیری وی در هنگامی که او در دو جبههٔ داخلی و خارجی، برای تثبیت حاکمیّت ملّت بر ایران و ملّی کردن صـــنعت نفت با دشـــمنان ســـرســـختی چون وینســـتون چرچیل نخست‌وزیر وقت بریتانیا و شخص پادشاه ایران، محمّدرضا پهلوی و خانوادهٔ ذی‌نفوذ او در دربار در یک تقابل تاریخی برای صـیانت از منافع بنیادین ملّی و دسـتاوردهای انقلاب مشـروطه بود. در دادگاه نظامی که بعد از توفیق کودتای ۲۸ امرداد ۱۳۳۲ برای محاکمهٔ مصـــدّق برپا گردید او را به اتّهامّاتی نظیر دسـتور بازداشـت سـرهنگ نعمت‌الله نصـیری فرماندهٔ گارد شـاهنشـاهی در بامداد ۲۵ امرداد ۱۳۳۲ که با توپ و تانک حامل فرمان عزل نخست‌وزیر بوده است، خلع سلاح گارد شاهنشاهی، مهر و موم کاخ‌های سلطنتی، صدور تلگراف به سفرای ایران در خارجه دایر بر عدم ملاقات و نگرفتن تماس با اعلیحضرت، صـدور دسـتور حذف نام شـاهنشـاه از دعای صـبحگاه و شـامگاه سـربازخانه‌ها، دسـتور پایین آوردن مجسّمه‌های رضـاشـاه و محمّدرضـاشـاه به منظور بی‌وقر کردن خاندان سـلطنتی، دسـتور انحلال مجلس شورای ملّی، حذف سرود شاهنشاهی از رادیو تهران، اقدام برای تشکیل شورای سلطنت از راه رفراندوم متّهم کردند[۵].

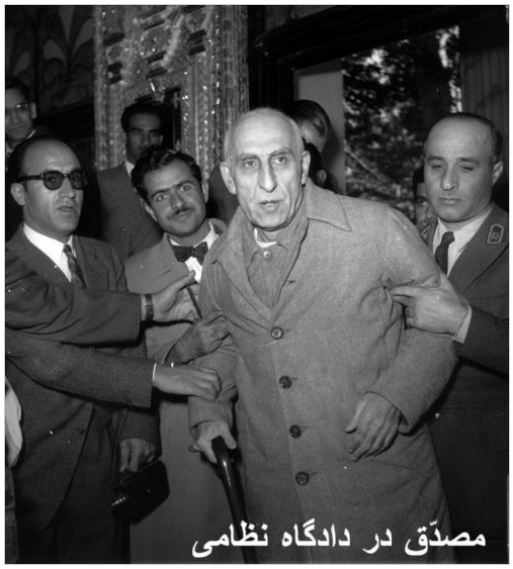
مصدّق در دادگاه نظامی

در بالا اشاره به این کردیم که روح مشروطه، چیزی جز تفوّق ارادهٔ عمومی مردم بر ارادهٔ منفرد پادشاه مطلقه نیست و تشکیل قوّهٔ مقنّنه و ادارهٔ امور کشور از طریق ارادهٔ عمومی اکثریّت نفوس مردم طی یک فرایند دموکراتیک و ستاندن قوای حکومت از اختیار شاه و رساندن آنها به دست مردم و نمایندگان ایشان هدف غایی جمیع جنبش‌های مشروطه در سرتاسر عالم بود. متأسفانه قانون اساسی سال ۱۲۸۵ مشروطه و متمّم آن در سـال ۱۲۸۶ هجری شـمسـی، مثل همهٔ قوانین نوظهور در برخی اصـول دارای ابهامّات و

کاستی‌های فنّی بود که بعدها رضاشاه و فرزندش محمّدرضاشاه و طرفداران ایشان در برخی مجالس به دستاویز همین ابهامّات و دوگانگی‌های معنایی توانستند با ارائهٔ تفاسیری شاذ و ناهمخوان با روح جنبش مشروطه و ارادهٔ واضعان نخستینِ قانون اساسی، حاکمیّت ملّت را نقض و با بر باد دادن تمامی دستاوردهای مشروطه، دوباره شاه فاقد قدرتی را که قرار بود تنها نماد سلطنت در سنن و فرهنگ تاریخی باشد را تبدیل به شاهنشاهی مطلقه و سلطانی مستبد که حاکم بر تمام امور مملکت و فرماندهٔ متّهمی مسلح بود نمایند[۶]. به عبارت دیگر توفیق این رویکرد بدعت‌گذار که در مجلس مؤسّسان اوّل (سال ۱۳۰۴) و مجلس مؤسّسان دوّم (سال ۱۳۲۸) با همیاری مجالس شورای ملّی غیر دموکراتیک پانزدهم و هفدهم بود، موجب پیروزی‌های بزرگ برای خاندان پهلوی در نقض قوانین اساسی مشروطه و النهایه کودتای ۲۸ امرداد ۱۳۳۲ و نابودی کامل جنبش مشروطه از فردای آن روز شد. مجلس مؤسّسان اوّل سال ۱۳۰۴ با نفوذ سردار سپه رضاخان و ارادهٔ انگلستان تشکیل شد و هدف آن تغییر اصولی از قانون اساسی مشروطه برای انتقال سلطنت به رضاشاه بود. درنتیجه برخی از اصول متمّم قانون اساسی اصلاح شد تا سلطنت در خاندان قاجار نسخ و به صورت موروثی به خاندان پهلوی برسد و رضاشاه بدین سیاق به پادشاهی نائل شد.

امّا مجلس مؤسّسان دوّم در سال ۱۳۲۸ تشکیل گردید. پس از سوءقصد نافرجام به محمّدرضاشاه در دانشگاه تهران این مجلس به خواستهٔ شاه، طرفداران او تأسیس شد و هدف از آن اصلاح قانون اساسی برای افزایش اختیارات شاه در مقابل مجلس شورای ملّی و نخست‌وزیر بود. در نتیجه اصل ۴۸ قانون اساسی تغییر کرد تا شاه بتواند مجلس را با ارادهٔ خود منحل و انتخابات جدید برگزار کند. اصل ۴۸ اصلاحی که در تاریخ ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۸ حدود چهار سال پیش از کودتای ۲۸ امرداد ۱۳۳۲ به تصویب مجلس مؤسّسان دوّم رسید، مقرّر می‌دارد: «اعلیحضرت همایون شاهنشاهی می‌تواند هر یک از مجلس شورای ملّی و مجلس سنا را جداگانه و یا هر دو مجلس را در آن واحد منحل نماید. در هر مورد که مجلسین یا یکی از آنها به موجب فرمان اعلیحضرت همایونی منحل می‌گردد باید در همان فرمان انحلال و علت انحلال ذکر شده و امر به تجدید انتخابات نیز بشود[۷]».

همچنین در مجلس پانزدهم شورای ملّی (تیرماه ۱۳۲۶ الی تیرماه ۱۳۲۸) که طرفداران شاه در آن اکثریّت داشتند و انتخاب نمایندگان آن دوره طی انتخاباتی آزاد نبود موجبات تشکیل مجلس سنا را با هدف تقویّت قدرت شاه در برابر مجلس شورای ملّی فراهم کرد .

طبق اصل ۴۵ قانون اساسی ۱۲۸۵ مشروطه، نیمی از اعضای مجلس سنا را شاه منصوب می‌کرد و نیمی دیگر با رأی مردم انتخاب می‌شدند. در عمل، مجلس سنا به‌عنوان مجلس اعلای اعیان و توانگران تحت نفوذ مستقیم شاه و دربار بود و با حقّ رد مصوبات مجلس شورای ملّی قدرت واقعی قانون‌گذاری را از مجلس منتخب مردم می‌گرفت و به‌عنوان شورای نگاهبان قانون اساسی مشروطه، نقش مجلس شورای ملّی را تا حد زیادی بی‌اثر می‌کرد. به همین خاطر تا ۴۳ سال بعد از تصویب قانون اساسی مشروطه با مقاومت آزادی‌خواهان، تشکیل این مجلس عملاً مسکوت مانده بود، امّا محمّدرضاشاه با هدف استیلا بر قوّهٔ مقنّنه در ۱۳۲۸ این مجلس را برپا کرد. در هر حال به تأیید همهٔ شواهد و قراین تاریخی و وقایع پس

از مجلس مؤسّســـان دوّم در ۱۳۲۸ هر دو مجلس در واقع ابزار قانونی برای تثبیت و گســترش قدرت سلطنت پهلوی و نقض روح و اصول مشروطیّت بودند.

در عین حال یکی دیگر از اصـول پر ابهام قانون اسـاسـی مشـروطه اصـل ۴۶ متمّم این قانون بود که به موجب این اصل: «عزل و نصب وزرا به موجب فرمان همایون پادشاه است». امّا در مقابل، چند اصل مهم دیگر در قانون اسـاسـی مشـروطه وجود دارد که بر مسئولیت وزرا در برابر مجلس و نشـأت گرفتن قوای مملکت از ملّت (نه از شاه) تأکید می‌کنند.

مثلاً اصـل ۲۶ متمّم قانون اسـاسـی مشـروطه می‌گوید: «قوای مملکت ناشـی از ملّت اسـت». اصـل ۳۵ اشـعار می‌دارد: «سـلطنت ودیعه‌ای است که به موهبت الهی از طرف ملّت به شـخص شـاه مفوّض شـده است». اصل ۴۴ متمّم بیان می‌دارد: «شخص پادشاه از مسئولیّت مبری است. وزرای دولت در هرگونه امور، مسئول مجلسین هستند».

امّا به زعم ما، مهمترین اصل قانون اساسی مشروطه، اصل ۴۵ متمّم سنهٔ ۱۲۸۶ است. این اصل اساس روح مشــروطه و نمادین بودن مقام ســلطنت را در بطن خود اشــعار داشــته و می‌گوید: «کلیّهٔ قوانین و دستخطهای پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا می‌شود که به امضای وزیر مسئول رسیده باشد و مسئول صحت مدلول آن فرمان و دستخط همان وزیر است». یعنی دستخط و فرمان شاه به مثابه قانون نیست و نزد قانون امضــای وزیر برآمده از فرایند دموکراتیک و مردم‌ســالاری مشــروطه، اعتبار و نفوذ حقوقی دارد نه فرمان صرف شاهنشاه .

اصـل ۵۰ متمّم مقرر می‌کند: «فرمانروائی کلّ قشـون بری و بحری با شـخص پادشـاه اسـت». به همین ترتیب در ادامه، اصل ۵۱ بیان می‌کند: «اعلان جنگ و عقد صلح با پادشاه است».

در اصـل ۵۹ متمّم آمده: «شـاهزادگان طبقهٔ اولی یعنی پسـر و برادر و عموی شـاه عصـر نمی‌توانند به وزارت، منتخب شوند». یعنی بر خلاف تمام اعصار تاریخ خانواده و اقربای درجهٔ اوّل پادشاه از دخالت در امور سیاسی و حاکمیّتی منع شده‌اند و این اصل خود دلالت بر تشریفاتی بودن مقام سلطنت دارد. زیرا وقتی اقوام درجهٔ اوّل شاه حق وزارت و دخالت در مناصب عالیهٔ سیاسی را ندارند، شخص شاه نیز به طریق اولی از چنین حقّی در یک حاکمیّت مشروطه برخوردار نخواهد بود.

اصل ۶۰ و ۶۱ متمّم قانون اساسی مشروطه نیز به صراحت هریک از وزرا به صورت منفرد و هیأت وزیران به صورت اتفاق را نه در برابر پادشاه بلکه در برابر مجلسین مسئول، ضامن و پاسخگو به شمار می‌آورد.

اصـل ۶۴ متمّم می‌گوید: «وزرا نمی‌توانند احکام شـفاهی یا کتبی پادشـاه را متمسّـک قرار داده، سـلب مسئولیّت از خودشـان نمایند». در ادامه اصـل ۶۵ مقرر می‌دارد: «مجلس شـورای ملّی یا سـنا می‌توانند وزرا را تحت مؤاخذه و محاکمه در آورند» و قس علیهذا.

اصـولی مانند موارد فوق، در نگاه نخسـت وجود یک تعارض سـاختاری در قانون اسـاسـی مشـروطه را نمایان می‌کنند. همچنان که ذکر شـد، محدودیّت‌ها و تنگناهای سـیاسـی، سـنّتی و فرهنگی، نویسـندگان و مؤسّسان قانون اساسی مشروطه را ناگزیر کرد تا به چنین موارد مبهم و اصول ظاهراً متعارضی در

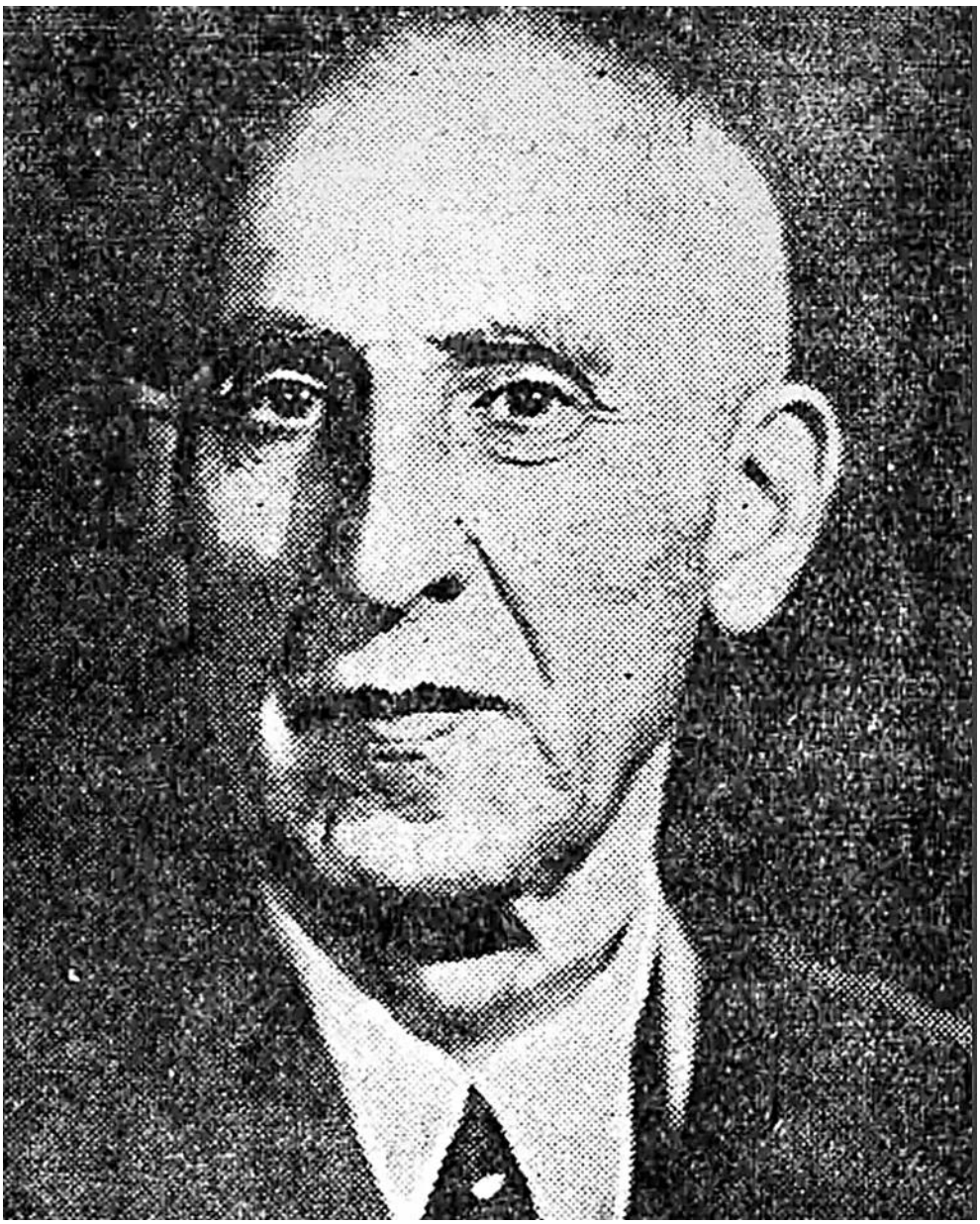

قانون اساسی مشروطه و متمّم آن تن در دهند. زیرا در درجهٔ نخست در دوران پیش و پس از مشروطه، همواره شـــخص شـــاه و خاندان او بزرگترین مانع در برابر جنبش مشـــروطهٔ ایران بودند و هنجارهای تاریخی و فرهنگی حاکم بر جایگاه شـاهنشـاه در نظام سـیاسـی ایران نیز چنین اقتضـا داشـت تا با حفظ حرمت این نهاد کهن، با رعایت ادب و احترام به وجهی غیر مسـتقیم و در لفّافه از شـاه سـلب اختیارات گردد. دکتر محمد مصدّق نیز به وجود این تعارضات در نوشته‌های خود اذعان داشته و با توسّل به قواعد اســتوار علم حقوق در مواجهه با تعارض قوانین به نیکی اثبات کرده اســت که روح کلّی حاکم بر قانون

اساسی مشروطه و ارادهٔ ملّی پشتیبان این قانون، جملگی دلالت بر عدم جواز دخالت شاهنشاه در امور مربوط به ادارهٔ کشور و شئونات حاکمیّت دارد. زیرا اگر قرار بود شاه همچنان بر کشور حکمرانی کند دیگر چه حاجتی به مشروطه و وضع قوانین برچیدن حاکمیّت مطلقهٔ شاهان بود؟

ما در جای خود سخنان کامل دکتر مصدّق را در این خصوص منعکس خواهیم کرد امّا در اینجا با امعان نظر در توضیحات فوق خاطر نشان می‌گردد که محمّدرضا شاه با تشکیل مجلس مؤسّسان دوّم در دورانی که جنبش ملّی دموکراتیک ایران در اوج پیشرفت و توسعهٔ سیاسی کشور بود و شخص شاه دارای کمترین اختیارات در روند ادارهٔ امور ایران قرار داشت، با احساس خطر از کمرنگ شدن روزافزون جایگاه سیاسی مقام سلطنت توانست با اعمال نفوذ در تفسیر تعارضات مذکور در قوانین مشروطه در سال ۱۳۲۸ اختیارات خود را به شرح فوق افزایش دهد. مجلس را منحل نماید و نخست‌وزیر را منعزل کند. این تغییرات ناشی از تفاسیر ضد مشروطه نشان داد که شاه از طریق اصل ۴۶ متمّم با حقّ عزل و نصب وزرا، ساختارهای دموکراسی را در ایرانِ رو به توسعه به چالش کشید آنها را ببرای تقویت اقتدار خودش به شدّت تضعیف کرد. زیرا با این تغییر رویه توسط تفسیر شاذ جدید به شرح فوق، وقتی شاه رسماً و رأساً به جای یک مقام تشریفاتی، صاحب مقام سیاسی تصمیم‌گیرنده شد و امکان انحلال مجلس ، وزرا و نخست‌وزیر را یافت. سپس کلیّهٔ ارکان دموکراتیک دولت و مجلس به‌طور فزاینده‌ای به شاه وابسته شدند، مجلس ضعیف‌تر شد و دیگر قادر نبود تا وزرا را به راحتّی برای پاسخگویی به پارلمان فرا بخواند.

این مقدّمات را برای آن گفتیم که جهد و کوشش موفّق محمّدرضا شاه برای نقض روح جنبش مشروطه و جنب و جوش وی و هوادارانش برای پرداختن به امور حکومت، به جای یک سلطنت نمادین مشروطه بر کسی پوشیده نماند. او در نهایت این توفیق را یافت تا پس از کودتای ۲۸ امرداد ۱۳۳۲ پایه‌های یک حکومت شاهنشاهی مطلقه و نامشروطه را برای خودش تحکیم و تثبیت نماید و به تنها تن خویش، هم فرماندهٔ متّهم باشد و هم حاکم بی‌چون و چرا و مسلّط بر قوای سه‌گانهٔ تحت امری باشد که بعد از مصدّق در آن سلطنت اصل تفکیک قوا به‌عنوان یکی از ارکان مردم‌سالاری، هرگز تجلّی و نمود عینی نیافت.

امّا کنش‌ها و واکنش‌های دکتر محمّد مصدّق به‌عنوان نخست‌وزیر برخاسته از قانون اساسی مشروطهٔ ایران را باید در سیاق (Context) و اوضاع و احوال ویژهٔ حاکم بر کشور و جنگ مستور بین روح سیاه استبداد و روان روشن آزادی در سرزمین ما تحلیل کرد. یعنی در مقام یک قضاوت بی‌طرفانهٔ علمی باید اقدامات و تصمیمات دکتر محمّد مصدّق را با در نظر داشتن جریان سیّال آزادی و مشروطه‌خواهی و جمیع موانع خارجی و داخلی موجود بر مسیر توسعهٔ سیاسی ایران مورد تحلیل و موشکافی قرار داد و از خود پرسید که آیا این کنش یا آن واکنش مصدّق، همسو با روح آزادی‌خواهی و مشروطه‌طلبی ملّت ایران در راستای خلع ید شاه از حاکمیّت، حکومت مردم بر مردم (دموکراسی) یعنی آرمان‌های تاریخی مشروطه بوده است یا خیر؟

در وهلهٔ نخست وقتی در عرف‌ها و قوانین اساسی مشروطه سایر ملل اروپایی یا آسیایی مثل انگلستان، اسپانیا، سوئد، بلژیک، ژاپن و غیره را می‌نگریم در می‌یابیم که پادشاهان و امپراطور در این کشورها هرگز دخالتی در فرماندهی متّهم، عزل و نصب نخست‌وزیر، اعلان جنگ و صلح ندارند و مقام سلطنت به‌عنوان یک نماد تاریخی تنها به ایفای یک نقش کاملاً تشریفاتی در امور جاری کشورها بسنده می‌کند و

مجالس و نخست‌وزیر در نظامات پارلمانی مشروطه به نمایندگی از ارادهٔ عمومی مردم، دموکراسی حقیقی را در این ممالک به منصّهٔ ظهور رسانده‌اند.

حتّی امروزه با ظهور جریانات و جنبش‌های اجتماعی پیشرو و مدافع حقوق بشر در کشورهایی نظیر انگلستان، مردم خواهان برچیده شدن همین سلطنت تشریفاتی مشروطه به دلیل عدم همخوانی آن با اصل برابری انسان‌ها در مقام و کرامت ذاتی هستند و صرف هزینه‌های گزاف از بودجهٔ عمومی را برای بقای یک دربار ناکارآمد و خودبرتربین، جایز و اخلاقی نمی‌دانند .

در ایران پسا مشروطه شاهان و درباریان همواره به انحای مختلف به دشمنی پنهان و آشکار با جنبش مشروطه برخواستند و قدرت‌های خارجی مثل انگلستان، آمریکا و روسیه به دلیل اینکه مردم‌سالاری و توسعهٔ سیاسی ایران مانع از تحقّق سهل و ممتنع منافع ملّی ایشان در کشور ما بود با امعان نظر در اوراق کتاب تاریخ معاصر، به انحای مختلف بر علیه نهاد آزادی در ایران توطئه، خدعه، کودتا و قیام کردند.

به هر روی، مصدّق در دورهٔ تصدّی خود به‌عنوان نخست‌وزیر ایران، اقدامات و تصمیمات خطیری را اتّخاذ کرد که این اقدامات نه تنها رضایت شاه و سفارت انگلستان و آمریکا را به همراه نداشت بلکه علی‌الظاهر با قوانین جاری وقت و برخی از اصول قانون اساسی مشروطه و اصلاحات مجلس مؤسّسان دوّم در تعارض بود.در ادامت سخن ما نخست به اهم این اقدامات اشاره می‌کنیم و سپس در مورد آنها به ارائهٔ تحلیل حقوقی می‌پردازیم.

الف- بست‌نشینی ۲۲ مهرماه ۱۳۲۸ که مصدّق و یارانش آن را در جریان تقلّب در انتخابات مجلس شانزدهم در کاخ سلطنتی به پا کردند ابتدا از سوی دربار بی‌پاسخ ماند امّا شاه بعد از چند روز وقتی با اعتصاب غذا و مقاومت تحصّن‌کنندگان مواجه شد تسلیم گردید و در ۲۶ مهر شاه با ارسال نامهٔ موافقتش با آزادی انتخابات، سبب ابطال آرا در بسیاری از حوزه‌های مهم از جمله تهران شد. لذا نتیجهٔ این تحصّن، لغو انتخابات و برگزاری انتخابات جدید در حوزه‌های مهم و تأثیرگذار کشور بود. النهایه پس از برگزاری مجدّد انتخابات آزاد، نتایج کاملاً معکوس شد و به جای طرفداران شاه و انگلیس، افراد ملّی‌گرا و همیاران مصدّق به مجلس شانزدهم که یکی از مهم‌ترین و اثرگذارترین مجالس ملّی و در راستای منافع ایران و روح مشروطه بود راه یافتند .

منتقدین مصدّق، بست‌نشینی او و یاران ملّی‌گرای وی را باج‌خواهی از شاه از طرق غیرقانونی تلقّی می‌کنند و می‌گویند دولت مصدّق باید از مجاری قانونی و رسمی با تمکین به قانون به تقلّب مورد ادّعایش در انتخابات اعتراض می‌کرد نه از طریق سرکشی و بست‌نشینی در مقابل دربار و شاه کشور.

ب- درخواست فرماندهی متّهم از شاه در سال ۱۳۳۰. مصدّق مطابق با آرمان مشروطه از شاه خواست تا اختیارات وزارت جنگ یعنی اختیارات فرماندهی متّهم از شاه به او واگذار شود. زیرا ارتش و نظامیان متّصل به دربار در انتخابات مجلس هفدهم دخالت بسیار کردند و این مداخلات به قدری شدید بود که دکتر

مصـــدّق پس از انتخاب حدود هشـــتاد نماینده، به دلیل نفوذ و ســـیطرهٔ ارتش بر انتخابات دســـتور توقّف انتخابات در حوزه‌های باقی‌مانده را صـادر کرد. مصـدّق برای جلوگیری از نفوذ و کارشـکنی نظامیان در سیاست و انتخابات، انتقال وزارت جنگ (فرماندهی متّهم) را از دربار به دولت از شاه درخواست کرد و شـاه به شـدّت با این درخواسـت مخالفت نمود. مصـدّق اسـتدلال می‌کرد که تعیین وزیر جنگ باید بر عهدهٔ نخسـت‌وزیر باشـد تا او بتواند مسـتقیماً به‌عنوان نمایندهٔ مردم بر امور ارتش نظارت کند امّا شـاه زیر بار نمی‌رفت و مطابق قانون اساسـی مشروطه خود را فرماندهٔ متّهم می‌دانست. مصـدّق در ۲۵ تیرماه ۱۳۳۱ پس از قریب ۱۵ ماه نخست‌وزیری در واکنش به مخالفت شاه از مقام خود استعفا کرد و شاه قوامّ‌السلطنه را به نخسـت‌وزیری رسـاند. امّا قیام خونین مردم در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ باعث عقب‌نشـینی شـاه، بازگشـت مصـدّق و تصـدّی وزارت دفاع ملّی توسط شخص نخست‌وزیر شد. این یک توفیق بزرگ برای ملّیون و البته شکست محکم برای شاه بود.

باز منتقدین مصـــدّق و طرفداران شـــاه می‌گویند او بر خلاف اصـــل پنجاهم متمّم قانون اســـاســـی ۱۲۸۶ مشروطه که فرماندهی کل قشون بری و بحری را با شخص پادشاه می‌داند، به قانون اساسی تمکین نکرده و با قدرت‌طلبی برای خودش خواستار اختیارات اضافهٔ غیرقانونی شده است.

ج- در کودتای نافرجام ۲۵ امرداد ۱۳۳۲ یعنی ســـه روز قبل از پیروزی کودتای ۲۸ امرداد وقتی شـــاه فرمان عزل نخست‌وزیر را به سرهنگ نصیری می‌دهد تا در نیمهٔ شب آن را به مصدّق ابلاغ نماید، دکتر مصدّق به فرمان شاه التفات نمی‌کند و به محافظانش دستور دستگیری سرهنگ نصیری و نظامیان همراه او را می‌دهد. شاه از هراس واکنش مردم در صبح واقعه از کشور می‌گریزد و نخست به بغداد و بعد به روم ایتالیا می‌رود. کودتا در مرحلهٔ اوّل شکست می‌خورد و البته سه روز بعد مطابق مدارک و مستندات رسـمی موجود و اقاریر سـازمان اطلاعات و امنیّت ملّی آمریکا (سـیا) با دسـیسـه و دلارپاشـی سـفارت انگلیس و ایالات متحده در بین ارازل اوباش تهران و نظامیان وابســـته به شـــاه این‌بار در ۲۸ امرداد در موج بعدی کودتای انگلیسی-آمریکایی مصدّق دستگیر و دولت او توسط نظامیان و اراذل و اوباش تهران سرنگون می‌شود .



طرفداران شاه دستگیری سرهنگ نصیری و عدم پذیرش فرمان عزل را مغایر با اصل ۴۶ متمّم قانون اساسی ۱۲۸۶ مشروطه به شمار آورده و مصدّق را از این بابت قانون‌شکن و متخلّف از قانون اساسی مشروطه به شمار می‌آورند.

د- انحلال مجلس هفدهم و رفراندوم نیمهٔ اوّل امرداد ۱۳۳۲. ماجرای انحلال مجلس هفدهم توسط دکتر مصدّق یکی از جنجالی‌ترین بخش‌های دوران نخست‌وزیری او بود. بعد از آن‌که مجلس به محل نزاع و فشار مخالفان دولت و همسو با سفارت انگلیس تبدیل شد و مصدّق اعتقاد داشت که نمایندگان دوره هفدهم که با نفوذ ارتش و متأثر از ارادهٔ شاه به مسند رسیده‌اند، مظهر واقعی ملّت نیستند، لذا در تابستان ۱۳۳۲ به اقدامی بی‌سابقه دست زد و یک همه‌پرسی ملّی برای انحلال مجلس برگزار کرد. در این رفراندوم نتیجه این بود که اکثریت قاطع مردم به انحلال مجلس رأی آری دادند، امّا مخالفان مصدّق آن را غیرقانونی دانستند چون طبق قانون اساسی اصلاح شده توسّط مجلس مؤسّسان دوّم در سال ۱۳۲۸ به شرحی که قبلاً گفته شد تنها شاه حقّ انحلال مجلسین را یافته بود و این اختیار ضد مشروطهٔ شاه عملاً توازن قوا را در قانون اساسی به نفع سلطنت وی بر هم زده بود. این تصمیم هرچند مشروعیتی مردمی به دولت داد، ولی منتقدان مصدّق این کار او را غیرقانونی و خلاف قانون اساسی مشروطه دانستند.

ه- تقاضای اختیارات موقّت فوق‌العادهٔ مصدّق از مجلس که نخست‌وزیر پس از ملّی شدن صنعت نفت، آنها را برای انجام اصلاحات فوری و مقابله با بحران اقتصادی، از مجلس شورای ملّی درخواست کرد. این اختیارات چند بار به او داده شد و محل اختلاف جدی میان موافقان و مخالفان او بود.

مثلاً قانون مربوط به اعطای اختیارات برای مدّت ۶ ماه به آقای دکتر محمّد مصدّق مصوّب ۱۲ امرداد ۱۳۳۱ که مجلس به دولت مصدّق اجازه داد برای مدت ۶ ماه لوایح قانونی را بدون تصویب مجلس به اجرا بگذارد. این اختیارات بیشتر در زمینه مسائل مالی و اداری و همچنین اختیارات شامل اصلاحات اساسی در دادگستری، نظام مالیاتی، انتخابات و امور اجتماعی بود.

منتقدان مصدّق درخواست این اختیارات را خلاف قانون اساسی مشروطه و از سر قدرت‌طلبی مصدّق می‌دانند و بدون توجّه به آن‌که این اختیارات نه اختیاراتی ذاتی و دائمی، بلکه اختیارتی موقّت و مفوّض به نخست‌وزیر برای گذار از شرایط بحرانی کشور بود، او را متّهم می‌کنند که به برپایی یک دیکتاتوری قانونی از این طریق مبادرت کرده بود.

طرفداران سلطنت، البته انتقادات ناروای دیگری هم به دکتر مصدّق و تصمیمات وی در دوران زعامت او وارد می‌نمایند و بدون توجّه به این امر که مقام نخست‌وزیری در قانون اساسی مشروطه یک مقام موروثی و مادام العمر نبود و چرخش قدرت ادواری، مانع از پیدایش دیکتاتوری در قانون اساسی مشروطه برای نخست‌وزیر بود، او را به استبداد رأی، قانون‌شکنی و خودکامگی متّهم می‌نمایند .

در اینجا باید به مسألهٔ ناگفتهٔ مشروعیّت (Legitimacy) اقدامات مصدّق از منظر مبانی علم حقوق و مقبولیّت (Acceptability) عدم اجرای مضمون و مفاد برخی اصول قانون اساسی مشروطه به جهت مغایرت مدلول منفرد این اصول با روح مشروطه و ارادهٔ عمومی جامعه بپردازیم و توضیح دهیم که چرا مصدّق را نمی‌توان قانون‌شکن و خودکامه به شمار آورد.

گفتیم که با پیروزی انقلاب مشروطه، نهاد قانون‌گذاری از ارادهٔ مطلق شاه به ارادهٔ عمومی دموکراتیک مردم واگذار شد و شاه بسان سایر ممالک مشروطهٔ عالم به‌عنوان یک نماد تاریخی تنها مظهر حاکمیّت و سنن و فرهنگ سیاسی بود و حق دخالت در اموری که شأن حاکمیّتی داشت را به نفع حاکمیّت ملّی و مردم از دست داد. البته شاهان در مقابل مشروطه همواره تمرّد و گردن‌کشی کردند و برای بازپس‌گیری حاکمیّت از ارادهٔ ملّت به انحای گوناگون کوشیدند. در فلسفهٔ علم حقوق، مشروعیّت (Legitimacy) همواره با قانونیّت (Legality) یگانه نیست. یعنی رابطهٔ بین مشروعیّت و قانونیّت یک رابطهٔ اعم و اخص مطلق نیست و هر امر قانونی نمی‌تواند همزمان امری مشروع یا اخلاقی نیز به شمار آید. به عبارت دیگر رابطهٔ لفظی بین مشروعیّت و قانونیّت به قول اهل منطق یک رابطهٔ اعم و اخص من وجه است. زیرا هر قانونی البته یک قانون است امّا الزامّا همیشه مشروع و مورد قبول وجدان عمومی جامعه نیست. در مقابل می‌توان گفت هر عمل غیرقانونی، علی‌الظاهر غیرقانونی است امّا الزامّا نامشروع و مخالف با وجدان عمومی اکثریّت مردم نمی‌باشد. در تمام ممالک استبدادی، حاکمان مستبد و خودکامه به اسم قوانینی که برخاسته از مجالس تحت امر و همیشه در تمکین ایشان است، آزادی را محدود و منافع ملّی را به نفع منافع شخص حاکم و اولیگارش اطراف او پایمال می‌کنند. مثلاً اعدام دکتر حسین فاطمی

وزیر خارجهٔ دکتر مصـــدّق در دادگاه نظامی غیرعلنی تهران یک محاکمهٔ قانونی بود امّا هیچ وجدان آگاهی به این دادرسی مشروعیّت نمی‌دهد و تیرباران فاطمی را اخلاقی و انسانی به شمار نمی‌آورد. بر این پایه مقاومت مدنی و نقض منطقی و دموکراتیک قوانین ظالمانه، نامقتضی و ضد ملّی از طریق توسّل به ارادهٔ عمومی و رفراندوم، هرگز یک قانون‌شکنی محسوب نمی‌شود و اگر فرضاً شخصی در برابر این اصل که «شاه مشروطه، فرماندهٔ کل قوا است» قیام کند و با استعفا از مقام یا توسّل به مجلس برای اخذ اختیارات موقّت فوق‌العاده، النهایه موفّق به ستاندن مقام وزارت جنگ از دربار گردد، هرچند اقدام او خلاف قانون اساسی پرتعارف و گاهاً نااستوار مشروطه می‌باشد امّا اقدام او مشروعیّت (Legitimacy) حقوقی و ملّی دارد.

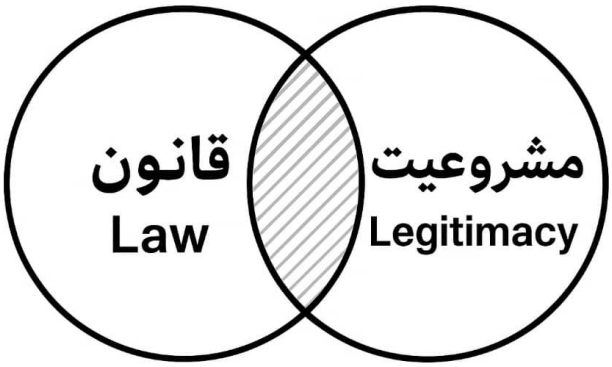

زیرا ارادهٔ عمومی جامعه همواره بر ارادهٔ شخص پادشاه مشروطه تفوّق و رجحان خواهد داشت. پادشاه مشروطه مطابق با موازین نوین تمدّن انسانی دیگر مالک عرض و ناموس و ملک نیست و بر کشور و مردم حاکمیّت مطلقه ندارد. وقتی اصل ۳۵ متمّم قانون اساسی مشروطه به صراحت بیان می‌کند که سلطنت ودیعه‌ای است که به موهبت الهی از طرف ملّت به شخص پادشاه مفوّض شده است، این اصل در تناظر و تقابل با سایر اصولی که ممکن است با رعایت احترام و تعارفات سنّتی و تاریخی، شاه را علی‌الظاهر، حاکم بر قشون بری و بحری نشان دهند یا عزل و نصب وزیران را به ارادهٔ او سپارند، به برتری ارادهٔ عمومی دموکراتیک مردم بر ارادهٔ منفرد سلطان، گواهی می‌دهد و در تفسیر اصول و مواد قانونی، حقوقدانان و قوای حاکمیّتی را به سمت تفسیر قانون به نفع ارادهٔ عمومی اکثریّت

(General will) جامعه و روح مشروطه رهنمون می‌نماید. بنابراین اگر مصدّق در ۲۵ امرداد ۱۳۳۲ فرمان قانونی عزل خود از سوی شاه را نمی‌پذیرد و دستور بازداشت حامل دستور، سرهنگ نصیری که با تانک و خودروی زرهی به منزل مصدّق مراجعه کرده است را می‌دهدT هرچند هرچند در نگاه نخست اقدام او یک اقدام غیرقانونی است، امّا واکنشی کاملاً مشروع (Legitimate) و همسو با روح قانون اساسی مشروطه، ارادهٔ عمومی اکثریّت مردم جامعه و منافع بنیادین ملّی است. به همین ترتیب اقدام مصدّق برای برگزاری رفراندوم جهت انحلال مجلس وابسته به سفارت انگلستان و دربار، هرچند خلاف قانون اساسی مشروطه بود، امّا عملی کاملاً مشروع و همخوان با ارادهٔ عمومی و فیزیک اجتماعی جنبش مشروطه در ایران بود. کسانی که به مبانی حقوق سیاسی و دموکراسی علمی آگاه هستند، هرگز نخواهند توانست تا اصالت علمی این توضیحات و مشروعیّت اقدامات مصدّق را انکار نمایند. در عین حال از

منظر حقوقی نیز باید به چند نکتهٔ فنّی ناگفتهٔ دیگر در کار مرحوم دکتر مصدّق اشاره کرد. مطابق مادهٔ ۹ قانون مدنی ایران مصـوّب ۲۰ فروردین ۱۳۱۴ که هنوز در ایران امروز لازم الاجرا اسـت «مقررات عهودی که بر طبق قانون اساسی بین دولت ایران و سایر دول منعقد شده باشد در حکم قانون است». اعلامیهٔ جهانی حقوق بشـر در تاریخ ۱۰ دسـامبر ۱۹۴۸ مطابق با ۱۹ آذر ۱۳۲۷ در مجمع عمومی سازمان ملل متّحد به تصویب رسید و ایران در زمان نخست‌وزیری حسین علاٍ آن را امضا و پس از تصویب در بهمن ۱۳۲۷ در روزنامهٔ رسمی کشور به چاپ رساند و اعلامیه در ایران در حکم قانون شد. اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر که امروزه به‌عنوان حقوق بین‌الملل عرفی، توسط حقوقدانان پیشرو حتّی برای کشورهای غیر عضو، لازم‌الاجرا تلقّی می‌شود در مادهٔ ۲۱ به اینکه ارادهٔ مردم اساس قدرت حکومت است صراحتاً اشعار دارد و مدلول این ماده و برخی مواد دیگر اعلامیهٔ مذکور جز این نیست، که برگزاری رفراندوم و مراجعه به آرای عمومی بر همه چیز، حتّی ارادهٔ شاه و قوانین مصوّب جاری، اولویّت و رجحان دارد. لذا مراجعهٔ مصدّق به ارادهٔ عمومی مردم ایران در برپایی رفراندوم انحلال مجلس هفدهم و سایر اقداماتی که در راستای ارادهٔ همگانی ملّت بوده است، نه تنها غیرقانونی نیست بلکه به استناد مادهٔ ۲۱ اعلامیّهٔ جهانی حقوق بشر که در آن اوان مورد تصویب ایران بوده است، کاملاً قانونی و مشروع تلقّی می‌گردد[۸].

به شهادت تاریخ محمّد مصدّق یکی از شجاع‌ترین رهبران ملّی تاریخ معاصر ایران بود که شوربختانه با توطئهٔ استعمار غرب و استبداد شاه به وجهی نامشروع و ناجوانمردانه، از طریق مداخلهٔ نیروهای مسلّح، اشرار و اراذل و اوباش و دلارهای هنگفت مصروفه توسط سازمان‌های جاسوسی آمریکا و انگلیس، شکست خورد و جنبش مقدّس مشروطهٔ ایران با شکست او و آغاز استبداد کبیر محمّدرضاشاه برای همیشه در ۲۸ امرداد ۱۳۳۲ پایان یافت. امّا دستاور یا درس فنّی مصدّق در کارگاه سیاست، برای سیاست ورزان در وهلهٔ نخست، شهامت، آزادگی و اعتقاد وی به آزادی است. او با بهره از رهیافت‌های دموکراتیک از قبیل توسّل به آرای عمومی و رفراندوم، بست نشینی در برابر قدرت و اعلام استعفا از مقام خویش، توانست نیروهای مردم‌سالار را بر قوای استبداد غالب گرداند و در برابر ناقضان قانون اساسی مشروطه و شاه تا زمانی که ایشان به پشتوانهٔ لندن و واشنگتن متوسّل به قوای نظامی و توپ و تانک و کودتا نشدند، به پیروزی‌های بزرگ و توسعهٔ سیاسی نائل آید.

در پایان این نوشتار، با کمی تلخیص، از زبان مصدّق مطالبی را در تکمیل مبحث فوق در خصوص تعارضات قانون اساسی مشروطه و کیفیّت تفسیر این مواد به نفع مصالح ملّی از کتاب خاطرات و تأملات وی منعکس می‌نماییم:

«دو چیز سبب شد که باز بین دربار و دولت من اختلاف روی دهد. ۱- آزادی انتخابات ۲- سوءتفاهم راجع به بعضی از اصول متمّم قانون اساسی که شرح هر کدام در زیر خواهد آمد.

راجع به انتخابات:

ساعت اول ورودم از آمریکا به پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی رسیدم و چون انتخابات دورهٔ هفدهم تقنینیه می‌بایست شروع شود به عرض رسانیدم که از دورهٔ چهارم تقنینیه که دولت وثوق رسماً در

انتخابات دخالت کرد و عده‌ای را برای تصویب قرارداد تحت‌الحمایگی ایران تعیین نمود نظر من همیشه این بوده تا انتخابات آزاد نشود و مردم وکلای خود را انتخاب نکنند، وضعیّت مملکت بهتر نخواهد بود و مردم هیچوقت روی آزادی و استقلال را نخواهند دید. آن روز چون نخست‌وزیر بودم از نظر ادامهٔ کار و خدمت به وطنم بیش از این نمی‌توانستم چیزی عرض کنم ولی امروز که در زندان مجرد به سر می‌برم و هیچ نمی‌خواهم جان به سلامت به در ببرم چه مانعی هست که از اظهار نظر خودداری کنم. آن روز برای ادامهٔ کار آنطور اقتضا می‌نمود امروز صلاح مملکت ایجاب می‌کند آنچه می‌دانم صاف و بی‌پرده اظهار کنم و تا هزار مثل من در راه آزادی جان ندهند ملّت ایران هیچوقت به آزادی و استقلال نخواهد رسید.

از تغییر رژیم مقصود این نبود که شاه هر کار دلش خواست بکند بلکه مقصود این بود که مردم در نیک و بد امور شرکت کنند و مقدّرات مملکت را به دست گیرند. یک نفر هر قدر خوب چطور می‌تواند در مقابل بیگانگان مقاومت کند. آیا کسی تصور می‌کرد وقتی با علیحضرت فقید (رضاشاه) بگویند از مملکت بروید با داشتن ارتشی در تحت امر راه جزیره موریس را که تا آنوقت اسمی از آن نشنیده بودند در پیش بگیرند؟. این اطاعت صرف و تمکین محض برای این بود که در قلب مردم جایی ذخیره نکرده بودند و به همین جهت هم نفرمود، من پادشاه ملّتی هستم و تکلیف مرا باید ملّت تعیین کند من از خانه و وطن خود چرا دور شوم و کجا بروم؟

مرحوم احمدشاه که با قرارداد مخالفت نمود با اینکه نظامی نبود و ارتشی تحت امر نداشت، نتوانستند بدون تمهید و مقدّمه او را خلع کنند. مقدّمات خلعش چند سال طول کشید که یکی از آن دخالت دولت در انتخابات دورهٔ پنجم تقنینیه بود که وکلایی به مجلس بروند و به ماده واحده‌ای که برخلاف قانون اساسی تنظیم شده بود رأی بدهند و در ازای این رأی همگی غیر از مرحوم سلیمان میرزا اسکندری وارد مجلس ششم بشوند. سلیمان میرزا در دورهٔ پنجم تقنینیه که انتخابات تهران آزاد بود به نمایندگی دورهٔ پنجم وارد مجلس شده بود و انتظار مردم این بود که نمایندهٔ حقیقی ملّت با نقض قانون اساسی موافقت نکند و به آن رأی ندهد و چون انجام وظیفه ننمود در دورهٔ ششم از طرف مردم انتخاب نشد ولی نمایندگان ولایات که رأی به مادهٔ واحده داده بودند چون در ولایات انتخابات آزاد نبود به دستور دولت همه انتخاب شدند و اجر خود را گرفتند و همین جاست که می‌رساند اکثریت مردم کار غلط نمی‌کنند ولی دولت‌ها چون تحت تأثیر سیاست خارجی بیگانگان واقع می‌شوند، کار غلط و برخلاف مصالح مملکت بسیار کرده و باز هم می‌کنند. وقتی که بخواهند روی یک ملّتی تحصیل اطلاعات کنند هیچوقت سؤال نمی‌کنند در آن مملکت چند مجسمه برپا کرده‌اند، بلکه این سؤال را می‌کنند که مردم در مقدّرات خود شرکت می‌کنند یا نمی‌کنند؟ اگر جواب این سؤال مثبت باشد به آن مملکت به دیدهٔ احترام می‌نگرند و آن را مورد تکریم قرار می‌دهند و هیچوقت فکر نمی‌کنند که از آن ملّت بتوانند سوءاستفاده کنند ولی اگر گفتند هر آشی دولت پخت مردم آن را می‌خورند دیگر برای چنین ملّتی ارزش قائل نمی‌شوند و سعی می‌کنند با یکجا طرف شوند و نظریّات خود را انجام دهند.

فرمایشات ملوکانه و عرایض من که فقط مربوط به انتخابات دورهٔ هفدهم بود در حدود شش ساعت در آن روز طول کشید تا اینکه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی فرمودند اگر از افراد چپ وارد مجلس بشوند چه خواهیم کرد؟ عرض شد بعید به نظر می‌رسد با احساساتی که اکنون در مردم هست افراد چپ و کمونیست بتوانند موفقیّت حاصل کنند. بر فرض اینکه چند نفر هم وارد مجلس بشوند، مجلسی که اکثریت قریب به اتفاق نمایندگانش را مردم انتخاب کنند، تأثیر ندارد که سرانجام شاه موافقت فرمودند انتخابات آزاد شود.

دولت تصمیم گرفت اول از حوزهٔ تهران شروع کنند و بعد در صفحات شمال، چونکه دولت مسلّط بر اوضاع نبود و انتخابات رها بود و قوای انتظامی نمی‌توانست در تمام نقاط کشور از عهدهٔ انتظامّات برآید.

در تهران چون بیش از سایر نقاط مردم در انتخابات نظارت داشتند و دربار هم از ترس ورود افراد چپ به مجلس با نظر دولت موافق شده بود و انتخابات جریان خود را به طور آزاد طی می‌کرد از افراد چپ حتّی یک نفر هم انتخاب نشد و آنها از نفر سیزدهم به بعد قرار گرفتند ولی در انتخابات سایر نقاط که من تصور می‌نمودم ۸۰٪ از وکلا نمایندگان مردم باشند وقتی که مجلس افتتاح گردید و دولت بیش از یک اکثریّت ضعیف موافق نداشت و معلوم شد که نمایندگان مردم از هشتاد درصد کمترند و بعضی از نمایندگانی هم که در طهران ملّت انتخاب کرده بود، برخلاف نظر مردم عمل نمودند و این کار برخلاف انتظار نبود چون به صرف عدم دخالت دولت در انتخابات نه عُمال بیگانه می‌گذاشتند مردم نمایندگان خود را انتخاب کنند نه مردم می‌توانستند اشخاص با عقیده و ایمان را بشناسند و آنها را انتخاب نمایند.

تا چند دوره انتخابات آزاد نشود و دولت یا هر مقامی از دخالت در انتخابات خودداری نکنند نه مردم میتوانند به هویّت واقعی داوطلبان پی ببرند نه نمایندگان توجّه خواهند نمود که غیر از ملّت نباید پشتیبان دیگر داشته باشند.

به همین لحاظ وقتی عازم دیوان لاهه شدم چون ممکن بود تصادم دستجات موافق و مخالف موجب نا امنی بشود و به پیشرفت دولت در دیوان بین المللی دادگستری سکته وارد کند دولت تصمیم گرفت انتخابات حوزه‌هائی که شروع نشده بود به بعد محوّل گردد و بدین طریق نقشهٔ عُمال خارجی برای بدست آوردن اکثریت در مجلس عقیم گردید.

۲-راجع باستناد بعضی از اصول متمّم قانون اساسی:

پس از مراجعت از لاهه که دولت می‌بایست به مجلس معرفی شود برای اینکه اختلاف دربار با دولت راجع به بعضی از اصول متمّم قانون اساسی به صورت بارزی جلوه گر نشود، چنین بنظر رسید که وزارت جنگ را این جانب خود عهده دار شوم تا دخالت دربار در آن کم بشود و کارها در صلاح کشور پیشرفت کند.

داوطلبی من برای این پست، نه برای کار بود و نه برای استفاده از حقوق. از نظر کاری، من نخست وزیر و ما فوق وزیر بودم و از نظر حقوق هم همه می دانند که هر کاری که در عصر مشروطه متصدّی شدم حقوق آن را صرف امور خیریه نمودم. پس داوطلبی من فقط از این نظر بود که تصمیمات دولت در

آن وزارت اجرا شـود. اعلیحضـرت همایون شـاهنشـاهی که مسـئول نبودند، چون سـتاد ارتش زیر نظر ملوکانه قرار گرفته بود هر امری که می‌فرمودند اجرا میشد. ولی دولت که مسئول بود کاری نمی‌توانست بکند و نمیکرد.

این بود که روز ۲۶ تیر ۱۳۳۱ قبل از ظهر که به پیشـگاه ملوکانه شـرفیاب شـدم این پیشـنهاد را نمودم که مورد موافقت قرار نگرفت و اعلیحضـرت همایون شـاهنشـاهی فرمایشـاتی باین مضـمون فرمودند: «پس بگوئید من چمدان خود را ببندم و از این مملکت بروم» که چون هیچوقت حاضـــر نمی‌شـــدم چنین کاری بشـود فوراً اسـتعفا دادم و از جای خود حرکت کردم ولی اعلیحضـرت پشـت درب اطاق که بسـته بود ایستادند و از خروج من ممانعت فرمودند این کار مدتی طول کشید، دچار حمله شدم و از حال رفتم و پس از بهبودی حال که اجازهٔ مرخصـی دادند فرمودند تا سـاعت هشـت بعد از ظهر اگر از من به شـما خبری نرسید آنوقت استعفای خود را کتباً بفرستید و چنانچه برای من پیش آمدی بکند از شما انتظار مساعدت و همراهی دارم که عرض شـد به اعلیحضـرت قسـم یاد کردم و به عهد خود وفادارم. اکنون اعتراف میکنم که راجع به اســتعفا خطای بزرگی مرتکب شـــدم چنانچه قوام الســلطنه آن اعلامیه کذائی را نمیداد و با مخالفت صـریح مردم مواجه نمی‌شـد و دولت خود را تشـکیل می‌داد و قبل از اینکه دادگاه اعلام رأی کند دولت ایران و انگلیس روی این نظر که اختلاف در صـلاح دولتین نیسـت دعوای خود را از دیوان لاهه پس می‌گرفتند و کار به نفع دولت انگلیس تمام می‌شـــد و زحمات هئیت نمایندگی ایران به هدر میرفت. موفقیت دولت من در مراجع بین المللی سبب شد که مردم طهران از این پیشرفتها آنقدر بخود ببالند و در خود احساس شخصیت کنند که روز ۳۰ تیر آن چنان فداکاری نمایند تا مرا بجای سابق بنشانند و این هم یکی از بزرگترین مراحلی بود که ملّت ایران در راه آزادی و اســتقلال خود طی نمود. پس از واقعه ی ۳۰ تیر که باز مجلسین به من رأی تمایل دادند و بفرمان شاهنشاه نخست وزیر شدم چون سیاست خارجی [انگلیس] در مراجع بین المللی دچار شکست شده بود، ظنّ قوی بود که مبارزهٔ خود را در کشور شدیدتر کند. برای اینکه ذهن شاهنشاه را از تصدی وزارت جنگ من مشوّب نکنند از پیشگاه همایونی درخواست نمودم نظر خود را نسبت به سه نفر از تیمسـاران که مورد اعتماد شـاهانه بودند اظهار فرمایند تا امور با مشورت آنان بگذرد و ایجاد هیچگونه سوء ظنی ننماید.

اعلیحضرت همایون شاهنشاهی هم آقایان سپهبد نقدی و سپهبد آق اولی و سرلشکر محمود بهارمست را تعیین فرمودند که تا روز نه اسفند هر تصمیمی که در کار آن وزارت گرفته می‌شد با نظریات آقایان بوده است و باز برای اینکه خاطر ملوکانه کاملاً اطمینان حاصـل فرمایند که من نه مخالف سـلطنت مشـروطه هستم نه میخواهم رئیس جمهور بشوم شرحی باین مضـمون پشت قرآنی نوشـتم. «دشمن قرآن باشم اگر بخواهم خلاف قانون اسـاسـی عمل کنم اگر قانون اسـاسـی را نقض کنند و رژیم مملکت را تغییر دهند من ریاسـت جمهوری را قبول نمایم». این قرآن را توسّـط سـپهبد مرتضـی یزدان‌پناه به دربار فرسـتادم و هر کس را هم که دیدم گفتم نه میخواهم شاه بشوم نه رئیس جمهور. به محض اینکه کار نفت پایان یافت دست از کار می‌کشم.

این عرایض اگر روزی اثر می‌نمود روز دیگر آن را عرایض مغرضـــین و عُمال بیگانه خنثی می‌کرد. بطوریکه لازم شد اختلاف بین دربار شـاهنشـاهی و دولت راجع به بعضـی از اصـول متمّم قانون اسـاسـی

حل شود، من باب مثال از اصل ۵۰ متمّم قانون اساسی که عیناً نقل میشود فرمانفرمائی کل قشون بری و بحری با شخص پادشاه است، دربار چنین استنباط می نمود که شاهنشاه می‌توانند بمیل و اراده ی شخص خود وزارت جنگ را اداره فرمایند. در صورتیکه نه این اصل و نه اصل ۵۱ متمّم که می‌گوید: اعلان جنگ و عقد صلح با پادشاه است هیچکدام منفرداً قابل اجرا نیست و باید با اصول دیگری تطبیق شوند.

اصل ۵۰ مکملّی دارد که اصل ٤٥ متمّم است و می‌گوید کلیّهٔ فرامین و دستخطهای پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا میشود که به امضای وزیر مسئول رسیده باشد و مسئول صحبت مدلول آن فرمان و دستخط همان وزیر است.

و همچنین راجع باصل ۵۱ متمّم که شاه هر وقت خواست اعلان جنگ دهد و هر وقت خواست انعقاد صلح کند نظر مطّلعین به قانون این است؛ شاه که قادر نیست بدون تصویب مجلس شورای ملّی وجوهی از خزانه ی مملکت برداشت کند (اصل۵۶ متمّم) چطور می‌تواند به میل و ارادهٔ شخص خود اعلان جنگ دهد؟. چونکه اعلان جنگ مستلزم مخارجی است که باید مجلس شورای ملّی آن را تصویب نماید و باز چطور میتواند به میل و ارادهٔ خود انعقاد صلح کند چونکه انعقاد صلح مستلزم شرایطی است که اجرای آن شرایط مخصوص به یک پادشاه نیست و ملّت باید برای همیشه با آن موافقت کند.

ذکر این اصول از این جهت بود که معلوم شود معنا و مفهوم مشروطه را از یک اصل قانون اساسی نمی‌توان استنباط نمود و قانون اساسی دارای اصولی است که باید آنها را با هم تطبیق کرد و از مجموعشان درک معنا نمود. بعبارت دیگر اصول مزبور لازم و ملزوم یکدیگرند و بطور منفرد هیچکدام قابل اجرا نمی‌باشند.

برفرض اینکه چنین اصولی هم در قانون اساسی نبود آنوقت می‌بایست این موضوع مطالعه شود که انتخاب کدام یک در صلاح مملکت و در صلاح شخص پادشاه است که یکی دخالت شاه در امور باشد و دیگری دخالت ملّت.



هر فرد خیرخواه و بی‌غرض نمی‌تواند منکر این اصل بشود که یک فرد هر که و هر چه باشد نمی تواند همه کاری بکند که دچار خبط و اشـــتباه نشـــود خصـــوصـــاً در ممالکی که بیگانگان هر یک به نوبت و برحسب مقتضیّات در امور دخالت میکنند و به نفع خود اعمال نفوذ می‌نمایند. یک فرد هر قدر با عقیده و ایمان باشد نمی‌تواند همیشه با خواسته های آنها موافقت نکند. تشکیل دولت دیکتاتوری هم که بیست سال به معرض آزمایش قرار گرفت (مقصـــود دوران رضـــا شـــاه اســـت) ثابت نمود که بهترین وســـیله برای پیشـــرفت ســـیاســـت بیگانگان در این قبیل ممالک، حکومت فردی اســـت. چونکه با یک نفر همه چیز را می‌توانند در میان بگذارند و او را هم طوری اداره نمایند که هر وقت خواســـت کمترین تمرّدی بکند او را به یکی از جزایر اقیانوس تبعید کنند. بطور خلاصـــــه هر کس را بخواهند وارد مجلس کنند و هر کس را بخواهند متصـــــدی کار نمایند و هر چه بخواهند از چنین مجلس و دولت بگیرند. اگر دولت دیکتاتوری تشـــکیل نشـــده بود، قرارداد دادرســـی تمدید نمی‌شـــد. چنانچه آن مجلس نبود قرارداد ۱۹۳۳ بتصـــویب نمی‌رســـید. پس خیر مملکت و خیر پادشـــاه در این اســـت که نمایندگان مجلســـین را مردم انتخاب کنند تا مرهون سیاست خارجی نباشند.

نظم:

دگر کشور آباد بیند به خواب

که دارد دل اهل کشور خراب

رعیّت نشاید به بیداد کُشت

که مر سلطنت را پناهند و پشت

مروّت نباشد بدی با کسی

کز او نیکویی دیده باشی بسی

شنیدم که خسرو به شیرویه گفت

در آن دم که چشمش ز دیدن بخفت

بر آن باش تا هرچه نیّت کنی

نظر در صلاح رعیّت کنی

الا تا نپیچی سر از عدل و رای

که مردم ز دستت نپیچند پای

گریزد رعیّت ز بیدادگر

کُنَد نام زشتش به گیتی سمر

بسی برنیاید که بنیاد خوَد

بکَند آن که بِنهاد بنیاد بد

خرابی کُنَد مرد شمشیرزن

نه چندان که دود دل پیرزن

چراغی که بیوه‌زنی برفروخت

بسی دیده باشم که شهری بسوخت

از آن بهره‌ورتر در آفاق کیست

که در ملکرانی به انصاف زیست

چو نوبت رسد زین جهان غربتش

ترحّم فرستند بر تربتش

بد و نیک مردم چو می‌بگذرند

همان به که نامت به نیکی برند

شیخ سعدی، رحمت الله علیه[۱۰]

.....

۱-احمد کسروی-تاریخ مشروطه ایران—انتشارات نگاه- چاپ نهم ۱۳۹۶-تهران

۲-سعید کافی انارکی- جامعه شناسی جنبش مشروطه از مطمح نظر قواعد فیزیک اجتماعی- فصلنامهٔ نیمروز- شمارگان۵۹-۶۰-صفحهٔ ۲۳- تیرماه ۱۴۰۳- تهران- مضبوط در وبگاه

www.Saeidka.ir/post/44

۳-سعید کافی انارکی- ملّی گرایی انسانی میراث سیاسی دکتر حسین فاطمی در ایران-ماهنامهٔ عصر روشن-شمارهٔ ۱۱ صفحهٔ۵۴-شهریور ۱۴۰۴- تهران.

۴-فریدن مجلسی- مصدّق قربانی جاه طلبی های خودش شد- ماهنامهٔ عصر روشن- شمارهٔ ۹- صفحه ۱۲- فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴- تهرانک

۵-جلیل بزرگمهر-مصدّق در محکمهٔ نظامی- جلسهٔ سی و پنجم- صفحهٔ ۷۸۸- پایان دادرسی بدوی و اعلام رای دادگاه-انتشارات نیلوفر- چاپ چهارم ۱۳۹۹- تهران.

۶- باید در نظر داشت که قانون اساسی مشروطه در دوران اختناق شدید سیاسی در ایران و نفوذ عمیق بیگانگان و بدخواهان خارجی جنبش مشروطه در کشور ترجمه و به تصویب رسیده است و واضعان این قانون برای ظفر و پیرزوی بر قوای استبداد مجبور بوده اند در برخی اصول قانون به وجهی قلم بزنند که شاه و اولیگارش اطراف سلطنت احساس سقوط قطعی و پایان بی چون و چرای اختیارات ایشان در ادارهٔ کشور را ننمایند و مانع تراشی بیشتر بر سر راه جنبش بزرگ و تاریخی ملّت ایران پس از قریب ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی ننمایند. حفظ حرمت سنّتی پادشاه و احترام تاریخی به نهاد سلطنت در فرهنگ قدیم نیز موجب آن بود تا با مسامحه به تنظیم متن برخی اصول پرداخته شود و برای خلع نهایی بی چون چرای شاه از حکومت، کار به گذشت زمان و توسعهٔ تدریجی قوانین مشروطه احاله گردد. امّا متأسفانه پادشاهان پهلوی، با بهره از ابهامّات و نواقص فنّی قانون اساسی مشروطه به جای پیشبرد قانون اساسی به سمت توسعهٔ سیاسی و آزادی، آنرا دچار بلای قهقرا نمودند و استبداد و خودکامگی مطلقه را بر حاکمیّت ملّی و روح مشروطه غالب کردند.

۷-تصمیم قانونی دایر به الحاق اصل به متمّم قانون اساسی و اصلاح اصل ۴۸ قانونی اساسی-تاریخ تصویب ۲۸ اردیبهشت ماه ۱۳۲۸- مجلس مؤسّسان-تاریخ انتشار در روزنامهٔ رسمی-۲ امرداد ۱۳۲۸

www.nezamat.ir/post-2134

8-Universal Declaration of Human Rights-Article 21/03:The will of the people shall be the basis of the authority of government; this will shall be expressed in periodic and genuine elections which shall be by universal and equal suffrage and shall be held by secret vote or by equivalent free voting procedures.

www.un.org/en/about-us/universal-declaration-of-human-rights

۹-محمّد مصدّق-خاطرات و تأملات مصدّق-فصل چهارم- مبارزهٔ سیاست خارجی از طریق دربار-صفحهٔ ۲۲۵-راجع به انتخابات و بعضی از اصول متمّم قانون اساسی-چاپ اوّل- انتشارات علمی- ۱۳۶۵-تهران.

۱۰-صورت تلخیص یافتهٔ این مقاله در شمارهٔ ۱۲ ماهنامهٔ وزین عصر روشن (مهرماه ۱۴۰۴) به زینت طبع آراسته گردیده است امّا به جهت اهمیّت مبانی آن، به صورت کامل در این مقام چاپ گردید.